

فوتوگراف-۱

سلطان صاحبقران عکس انداز



علیرضا کریمی‌صارمی

عکاس و **مدرس دانشگاه همواره** خواندن تاریخ بازگشتی به گذشته است، برای یادآوری آنچه بر نیاکان ما گذشته است و تأکید بر آنچه که امروز داریم و نداریم.

ویل دورانت می‌گوید: «تاریخ وقتی به صورت کامل مطلوب، نزدیک خواهد شد که مورخ، برای هر دوره تاریخی، صورت کاملی از سازمان‌ها، حوادث و طرق زندگی را که از مجموع آنها فرهنگ یک ملت ساخته می‌شود رسم‌کند.»[۱] بر این اساس یکی از افتخارات جامعه هنری ایران، تاریخ عکاسی آن است که لازم است در این برهه از زمان که سالانه بیش از ۱۴ تریلیون تصویر در جهان تهیه می‌شود به آن بیش از پیش پرداخته و به اهمیت تاریخی آن در ایجاد مسیری نو به منظور بازپردازش فرهنگ و هنر زمانه خود بیندیشیم و به آن فکر کنیم.
مارتین هایدگر می‌گوید: «برای آنکه قادر به تفکر باشیم، باید آن را ببایموزیم، اما آموختن چیست؟ انسان هنگامی می‌آموزد که تمامی کردار و رفتار خود را با آنچه همواره از امور بنیادین به او وانهاده می‌شود، هماهنگ کند. ما هنگامی تفکر را می‌آموزیم که به آنچه برای تفکر وجود دارد، توجه کنیم.» [۲] در جهان کنونی، در کشورهای گوناگون، هزاران کتاب و گفتار و مجله در زمینه عکس و عکاسی نوشته، چاپ و نشر می‌شود و انجمن‌های اختصاصی گوناگون بنیاد یافته است که اعضا و دوستان‌ار عکاسی در آنها گرد آمده به پیشبرد مطالعات و فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند و این یک ضرورت تاریخی است.[۳] هر چند که در دو دهه گذشته با تلاش جمعی از عکاسان، شاهد تشکیل



انجمن‌های صنفی عکاسی بوده‌ایم، اما متأسفانه به علت مشکلات زیادی که گریبان‌گیر جامعه نشر و پژوهشگران تاریخ عکاسی ایران شده، نتوانسته‌اند جز چند کتاب قابل اعتنا کتاب‌های دیگری را با وجود پژوهش‌های ارزنده در این باب منتشر کنند و این جای تأسف و نگرانی است. حال با توجه به مطالبه مطروحه نگاهی اجمالی به تاریخ عکاسی جهان و ایران خواهیم داشت تا بدانیم عکاسی در چه زمانی ابداع و چگونه وارد ایران شد تا بر آنچه که داریم بیشتر افتخار کنیم. ابداع عکاسی روز ۷ ژانویه ۱۸۳۹ میلادی

در مجمع فرهنگستان علوم فرانسه اعلام شد و تاکنون ۱۸۱ سال از آن زمان می‌گذرد. این ابداع را به شخصی فرانسوی به نام «نیپی ژاک مانده داگر» نسبت داده‌اند و روش ابداعی او در آن زمان «داگرنوتیپ» نام گرفت. داگر از تجربیات ارزشمند شخصی به نام «ژوزف نیسپورنیسه نیپس» استفاده کرده بود. نیپس در سال ۱۸۲۲، عملا و با روشی کاملا متفاوت با شیوه عکاسی امروز (مواد حساس به نور) توانست اولین عکس دنیا را بگیرد. پس اگر تاریخ رسمی اعلام ابداع عکاسی و در نظر نگیریم، باید بگوییم در تاریخ عکاسی جهان، اولین عکس را «نیپس» گرفته است.[۴] دکتر شهریار عدل در مقاله (ازمنشده در گفتارنس هنر و معماری دوران قاجار در لندن، تابستان ۱۹۹۹ میلادی) برای نخستین‌بار، شروع عکاسی به روش داگرنوتیپی را در ایران در اولاسد توسط ۱۸۴۲ میلادی توسط «نیکلای پاولوف»، دیپلمات جوان روس عنوان کرد و در مقاله مفصلی در فصلنامه طاووس شرح آن را نوشت: «به درخواست محمدشاه قاجار، دودتین روس و انگلیس اسباب عکاسی داگرنوتیپی را به ایران فرستادند. دستگاه روس‌ها که هدیه امپراطور بود، زودتر رسید. نیکلای پاولوف، دیپلمات جوان روس که به این منظور تعلیم عکاسی دیده بود، این اسباب را به طهران آورده در تاریخ مذکور نخستین عکس ثبت‌شده در تاریخ ایران را در حضور محمدشاه برداشت. در مقاله مفصلی که درباره آغاز عکاسی در ایران به باری یحیی ذکا نوشتم و دیگر مقالات، اشاره به این وقایع که تاکنون تاکنون ناشناخته مانده است، نیست ولی در تاریخ عکاسی که در دست تحریر است به شرح مفصل این مقوله پرداخته‌ام.[۵] [پس از مرگ محمدشاه در سال ۱۸۴۸ میلادی و به‌سلطنت‌رسیدن ناصرالدین شاه، اوضاع ناآرام سیاسی و مناقشات قبیله‌ای، برخی از مناطق مملکت را دربر می‌گیرد. این ایام، اوج دوران عدم ثبات و آرامش در کشور است که همه آنها به تدبیر صدراعظم کاردان و لایق‌وای یعنی میرزا تقی‌خان امیرکبیر فروکش می‌کند. سال‌های بعدی، دوران آرامش و مهار آشوب‌هاست و در همین دوره است که او می‌تواند با آسودگی خیال به اشتغالات ذهنی و تمایلات فکری و ذوقی خود بپردازد.[۶]

ادامه دارد



عکس، عروسیه سلطانعلی، ایران

اوصدای صبراست وامید

حمید فرید: برای کاری می‌خواستم به دوستی پیامی بدهم؛ عکسش را که دیدم، رنگ رخ باختم. اولین کاری که کردم با او تماس گرفتم…غم غریبی میان جانم را چنگ زد. روانم مجروح شد. همه وجودم به زبیاں می‌آید ولسی جرئت زمزمه‌کردن حرف و آوایی را ندارم. به زبان نمی‌آید و نمی‌گردد از او چیزی بنویسم که حتی کمترین رنگ و نشانی از اندوه داشته باشد. به‌جرئت، هر چه از استاد «شجریان» و هنرش بگویم، باز هم قلیلی از محسنانش را بازگو نکرده‌ام. جایگاه امروز شجریان فراتر از یک خواننده، موسیقی‌دان یا چیزی از این قبیل است. او امروزه با فرهنگ ما چنان آمیخته که گویی خود، هویت فرهنگی ماست. به خود می‌گویم چه خاصیتی دارد که از بدبهی‌ترین واقعیات زندگی و حیات بر کره زمین چیزی بنویسی. همه این را می‌دانند؛ هم عالم هم عامی. شجریان حقیقتی است که در عرصه موسیقی و هنر این دیار بر بستر واقعیت ظهور کرده است. اندکی بیش نمانده تا به چهارسالگی پیام اولین روز نوروز سال ۹۵ استاد نزدیک شویم. شجریان پیام تصویری شادباهش نوروزی‌اش را با سری تراشیده و بیان همراهی دوست ناخوانده ۱۵ساله‌ای منتشر کرد.

آن روز همه افکارم آشفته بود. او جان و حقیقت طربی آسمانی است. شجریان جان‌های خیل عظیمی از دلدادگان را به اوج، فراز کرده است و هنوز نیز ادامه دارد. خوب که دقت کنیم، در می‌بایم این استمرار و حضور در گذشته و حال و آینده را؛ این توفیق، توفیق کمی نیست. (گر بپذیراید می‌توفیق را قوت می‌نشدند ابریق را) از او حتی نام نمی‌توان بردن. نامش چنان بلند و بیوسته است در آفرینندگی و زایندگی که از همه نام‌ها می‌گذرد و به معنای یگانه حسن می‌پیوندد بلکه بیوسته است. رنج تن در برابر این عظمت بیکرانگی چیست؟ رنج تن به نانه‌ای می‌آساید. کمتر کسی در این دالان عاشق‌کش، این گذرگاه تنگ، این کوچه معشوق، مجال و بخت این را دارند که چنین اثرات شگرفی

هنر

از خود به یادگار بگذارند. این نه خیال است و نه سطح؛ این جاری بودن در گذشته و حال و آینده یعنی فراتررفتن از حساب زمان و مکان. یعنی شکافتن پرده ظاهر و ظهور و اظهار. یعنی عبور از همه قیده‌های بشری که شانه به شانه محال می‌زند و آرزوی همه اهل هنر است. او این کار را نه به خود که بر سبیل موهبتی آسمانی فراهم کرده است که اگر دست عنایت مطلق نباشد، هیچ اثری جاودان نبوده و نیست و به‌یقین هم به یاری بخت و هم به مدد همت و عزم خود. استاد «محمدرضا شجریان» نقد عمر را در راه رسیدن به غایت هنر خویش نهاده، ای بس و بسیار که خواسته باشد. او صدای صبر است و امید. این است، استِ زمانی نیست. استی از جنس بود و هست و خواهد بود نیست. این است، استِ وجودی است. این همان صدای «رنا افروز علیان صبر»است. صدای او صدای صبر است؛ همان صدای ثبات‌قدم. نمی‌دانم.

از او و با او تا کجا می‌توان نوشتن. بسیارنوشتن از او کم است و زیاد است. او با بسیار و کم نمی‌زد. در مقام زیستن جاودانه او، سخن بر قامت معنا تنگ می‌آید. همین بس که گلباگ سربلندی انسان از این حجره گوش شنوندگان شنوا را پر می‌کند. و جاودان می‌ماند. هنوز و همیشه با این راهزن، صد کاروان توان زد. هنوز و همیشه از این کمان، بر چشمان دشمنان تیر می‌توان زد. اما در این مقام نه تیری می‌ماند و نه کمانی. او، یک تن نیست. او یک اسم نیست. او، ماست. او همه ماست. او نغمه پیوستگی این رود است. این آوای اعجاز حیات است. از او اسم نباید بردن چون نمی‌توان اسمش را در این حروف تنگ به بند کشید. او نایی است نهاده بر لب‌های جاودانگی و ابدیت. این راز جاودانگی است که آدمی قرن‌ها حیران و سراسیمه در پی‌اش دویده و اندک‌شماری بخت این را داشته‌اند که سر از این روزن بیرون کنند و آن افق روشن را تماشا کنند. سلطان آواز ایران و زنده نگه‌دارنده کلام معنوی شاعران (حافظ، سعدی، مولانا و…) جاودان است.

«اهمیت رمان‌های تاریخی»

سیدحمیدرضا مهاجرانی

تاریخی ابتدا باید از طریق شناخت و کسب خبرگی به کنه حوادث و شخصیت‌ها پی ببرد، به زمان و مکان دقت کرده و ریشه‌های آن را واکاوی کند، آنگاه محور داستان خود را بر آنها استوار کند.

بن سالم حمیش، مورخ معاصر جهان عرب، به فرضیه «دلیل برهان» معتقد است. او بر مبنای این نظریه تاریخ را به عنوان یک دانش یا هنری تلقی می‌کند که محضولش یک رمان تاریخی خواهد شد با رسالت خبرسانی. به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که رابطه بین تاریخ و رمان تاریخی خیلی عمیق‌تر و ظریف‌تر از آن چیزی است که در بدو امر در ذهن نمود می‌یابد.

شاید بتوانیم از هرودوت به عنوان اولین کسی یاد کنیم که دانش تاریخ را با صور خیال آمیخت، سیسرون خطیب نام‌آشنای یونانی هم به او دو لقب داد: «پدر تاریخ» و «دروغ‌گوی بزرگ». هرودوت وقتی از بیان حقیقت معذور بود یا به این قصد که خواننده را تشویق به خواندن کند و موضوع را برایش جذاب‌تر جلوه دهد به صور خیال پناه می‌برد.

ما متون تاریخی و کهن بسیاری داریم که در آنها داستان خلقت انسان و داستان‌های پیامبران را نقل کرده ضمن آنکه به کتاب‌هایی برمی‌خوریم که در آنها داستان‌های محیرالعقول و عجیب و غریبی نقل کرده‌اند و عنصر خیال‌پردازی در آنها به قدری پررنگ ظهور یافته که عقل را پذیرش آنها سزای می‌زند.

شاید از معروف‌ترین و مشهورترین مثال‌ها و نمونه‌های روایت‌های تاریخی که مبنایشان صور خیال است، همان افسانه‌های کهن فارسی و عربی و اروپایی است که درباره زندگی قهرمانان اسطوره‌ای نوشته شده است.

البته این یادآوری درباره غنابخشیدن به متون داستانی ادبیات کهن از بعضی جهات بسیار مهم است. نیاز به میراث فرهنگی و تاریخ برای یک رمان‌نویس از ابزار اولیه برشمرده می‌شود که گریز و گزیری از آن نیست «این میراث کهن به‌مثابه دشتی است آبادان که گل واژه و اندیشه از آن می‌روید و منبع الهامی است اساسی». درست همان‌گونه که میراث کهن، زاینشگر حافظه و مرجعی است برای شکل‌دادن به شخصیت‌های داستان و توضیح چگونگی شکل‌گرفتن‌شان در جهان هستی… اگر کسی به این امر توجه نکند و به این رابطه دقت نکند که صرفا غرق در روایت حقیای خشک و بی‌روح خواهد شد که به گذشته‌ای بازمی‌گردد که در برابر آن مسئولیتی نداریم. در این زمینه سروانتس، خالق اثر جاودانه دن‌کیشوت، پاسخ محکمی به آن تئوری شایع در اروپای مرکزی داد.

در پس این امر دیدی فراگیر هم به چشم می‌خورد که ما را به آن سمت سوق می‌دهد که بدانیم هر اتفاق تاریخی و فرهنگی آن‌گونه



خرس ۷۰ساله

مجید موتقی: هفتادمین جشنواره فیلم برلین آغاز به کار کرد! «دبتر کاسلیک»، دبیر قدیمی و کارکشته این جشنواره این سمت را بعد از ۱۸ سال به «کارلو چاتریان»، مدیر پیشین «جشنواره فیلم لوکارنو» سپرد. «چاتریان» منتقد و روزنامه‌نگار قدیمی که اصالتی ایتالیایی دارد. این روزها «هفتادمین خرس طلایی جشنواره» را از قفس آزاد کرده و منتظر نشسته تا ببیند «جرمی آیزن» به عنوان رئیس هیئت داوران، این خرس طلایی را به کدام فیلم‌ساز خواهد سپرد! چاتریان خود هفت سال تجربه اهدای جوزه‌های «لوکارنو» را در کارنامه دارد و به سینمای ایران روی خوشی نشان نداده بود!

جشنواره «لوکارنو» که خود کاشف سینمای هنری ایران به شمار می‌رفت، سال‌ها فیلم بلندی را از سینمای ایران در بخش رقابت و اصلی خود نشان نداده، به همین دلیل، زمانی که برلیناله از «کارلو چاتریان» برای مدیریت هنری جشنواره برلین دعوت کرد، خیلی‌ها فکر کردند که سینمای ایران بخت و اقبالی در این دوره از جشنواره ندارد. اما با انتشار خبر فیلم‌های پذیرفته‌شده در هفتادمین دوره «برلیناله»، می‌بینیم که «چاتریان» به‌همراه تیم جدید خود، رویکرد تازه‌ای به سینمای ایران کرده، تا جایی که تیم برنامه‌ریز جشنواره، فیلم «یلدا- Yalda a Night for Forgiveness» آخرین ساخته «مسعود بخشی» را که سال پیش ازسوی جشنواره برلین پذیرفته نشده بود، اسمال وارد بخش رقابتی «نسل مثبت ۱۴ Plus ۱۴ Generation کرد؛ فیلمی که همین چندی پیش «جایزه ویژه هیئت داوران جشنواره ساندنس» را به نام سینمای ایران رقم زد؛ «یلدا» نیز با حمایت یکی از شرکت‌های بزرگ بخش فیلم «پیرامید -Pyramid» بخت و اقبال خوبی در این دوره دارد.

همچنین «عباس امینی» که پیش از این با فیلم‌های «والدراس» و «سندی و هرمز» در برلیناله شرکت داشت، اسمال به عنوان داور در همین بخش «نسل مثبت» ۱۴امیبت حضور دارد. اما شگفتی این‌دوره آخرین ساخته «محمد رسول‌آف» در بخش رقابت اصلی جشنواره است که شناس گرفتن خرس طلا را برای

نگارخانه

نمایشگاه دانشجویی از بعدی دیگر



علی فرامرزى

● در تمام سال‌هایی که درباره نقاشی و هنر نوشته‌ام، هرگز تا به این حد برای پیداکردن تیتیر یک یادداشت سرگردان و بلتاکلیف نبوده‌ام! و این نه به دلیل ندانستن هدف نوشته است؛ چراکه نه موضوع نو و جدید است و نه مطلب شخصی؛ بلکه دردلد معلمی است که بیش از ۴۳ سال معلمی کرده، تا حدی که با خوانش‌های این عرصه آشناست و چیزی در حدود ۱۵ سال مسائل حوزه کاری‌اش را مورد تحلیل قرار داده است. سرگردانی از آن جایی است که نمی‌دانم مخاطب کیست و شنونده کدام است و نوشته چه مشکلی را حل خواهد کرد.

جمعه گذشته به روال اکثر آدینه‌ها برای دیدن چند نمایشگاه نقاشی، در اولین انتخاب به دیدن آثار دانشجویانی رفتم که در خانه هنرمندان با عنوان «دومین بی‌نپال هنر نقاشی دانشجویی» برپا شده بود و طبیعتا دیدن این تعداد آثار متفاوت و گوناگون از جوانانی که در تکاپوی جست‌وجو برای پیداکردن راه خود در این مسیر پرابهام و چالش‌برانگیز هستند، اولین قضاوتی را که به ذهن متبادر می‌کند، عدم قطعیت است؛ عدم قطعیتی که تو را وامی‌دارد هر کاری را بدون قیاس با دیگری ببینی و ذهنت را درگیر دریافت‌های مقایسه‌ای نکنی و هر اثر را منفرد قضاوت کنی و ازاین‌رو است که تو در پایان بدون رسیدن به نتیجه‌ای فرایکر که بتواند نظر و قضاوتی کلی را در بر گیرد و شامل اکثریت



نسبی آثار به نمایش درآمده شود، نمایشگاه را ترک خواهی کرد.

این روال کلی نمایشگاه‌هایی در این ابعاد و گوناگونی است که تحلیل تکنیکی و سوزهای را تقریبا غیرممکن می‌کند، ولی با وجود این قانون کلی، نمایشگاه اخیر بر من و همراهم تأثیری ماندگار و سنگین داشت که تا مدتی تلاش کردیم که خود را از آن برهائیم و به گونه‌ای خویش را بازسازی کنیم.

نحوه ساخت یک اثر تجسمی به روال معمول این‌گونه است که شخصی در گوشه خلوتی یا جایی به‌تنهایی نشستته و در بروسه‌ای متشکل از افکار آن لحظه و احساس برخاسته از آن افکار و اندیشه‌ها، مشغول به ساخت اثر است و این دوره زمانی که من آن را «شخصیت هنری هنرمند» می‌نامم، به‌گونه‌ای انکارناپذیر در انتخاب موضوع، ابزار، رنگ و فرم تأثیری مستقیم می‌گذارد و ازاین‌رو است که هر اثر حوزه تجسمی درجه‌ای است گسترده بر افکار، روان و احساسات برخاسته از افکار خالق و به‌وجودآورنده آن.

در حقیقت از این‌منظر نیز آثار نقاشی کتابی است گشوده بر افکار و احساساتی که در مدت‌زمان آفرینش آن محصول در جریان بوده است و به این دلیل است که نمایشگاه‌های گروهی به‌ویژه زمانی که از یک گروه سنی تقریبا یکسانی برگزار می‌شود، می‌تواند شخصیت، افکار و روحیات مشترک بین آن گروه را بازتاب دهد و به نمایش درآورد؛ اشتراکی که بدون هیچ قرار از پیش تعیین‌شده‌ای به وجود آمده است.

به‌ویژه زمانی که سوزۀ آزاد باشد، تکنیک و نحوه اجرا هم تعیین‌نشده نباشد، مشترکات آن مجموعه به‌خوبی می‌تواند فراگیربودن یک پدیده را معرفی کند.

همه این مقدمه نسبتبا طولانی را کتم تا به این‌نکته برسیم و بگوییم پیام مشترکی که در نمایشگاه دانشجویان در خانه هنرمندان بود، می‌تواند گوش شنوا و چشم بینا تا چه حد مهم باشد و البته اگر اراده‌ای برای توجه‌کردن باشد و آن پیام این است که در پس‌و پشت و گاهی هم خیلی واضح پیام همگانی آثار حکایت از یک افسردگی و یأس فراگیر در بین این جوانانی دارد که در تمام طول و عرض نمایشگاه در چرخش‌اند. کمتر آثاری را می‌شد یافت که از حال‌وهوایی مثبت و بانشاط حکایت کند.